

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



بھانہ بودن ۱۱۱

باش تا بھانہ ای برای بودنم باشد

من مع خواہم
«تو» بسوم
راسکے مگویم

بهانه بودن ۱۱۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط باناشر: ۳۳۲۲۱۶۶۲-۰۲۵

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

مرکز پخش: ۳۷۷۴۶۹۹۲-۰۲۵

با ورود به سایت زیرو خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵-

عنوان و نام پدیدآور:

من می خواهم «تو» بشوم، راست می گویم /

نویسنده محسن عباسی ولدی.

مشخصات نشر:

قم: آیین فطرت، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.

شابک: دوره: ۱- ۱۶-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸:

ج. ۱: ۸-۳۳-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

فروست: بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد: ۱.

موضوع:

محمد بن حسن علیه السلام

امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - شعر

Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Poetry: موضوع:

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

Persian poetry -- 20th century: موضوع:

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

Religious poetry, Persian -- 20th century: موضوع:

شناسه افزود:

بهانه بودن. باش تا بهانه ای برای بودنم باشد: ۱.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج. ۱. ۹ب ۳۶۵ / ۸۱۴۸ PIR

رده بندی دیویی: ۸۸/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۶۹۳۱۸

باید خویش را پیدا کرد
تا بتوان گم‌سری انتخاب نمود
و تا تو را پیدا نکنیم
همیشه گم‌یم در برهوت ندانم‌ها و چه کنم‌ها.

تقدیم به تو
ای حاضرترین غایب آسمان و زمین!



فهرست

- ۸ | مقدمه
- ۱۱ | من می‌خواهم «تو» بشوم، راست می‌گوییم.
- ۲۱ | من «خود» تو را انتخاب کرده‌ام، «خود» تو، «خود» تو...
- ۳۱ | از همان روز اول، مرا تسلیم تو آفریدند.
- ۴۱ | تو بیا مرا همان کن که باید باشم
- ۵۳ | کجایی؟ مگر نمی‌دانی دلم برایت تنگ می‌شود؟
- ۶۳ | توبه کرده‌ام از همه نمازهایی که خوانده‌ام
- ۷۷ | آفرینشتم را با وصل خویش از بیهودگی نجات بده آقا!
- ۸۷ | پول شده دین بعضی‌ها، دیندارتر یعنی پولدارتر!
- ۹۷ | ضمانت راه ازدواج و زندگی، عاشقی است
- ۱۰۷ | داریم چوب دور بودن از تو را می‌خوریم

مقدمه

ازدواج، تنها پیدا کردن فردی از جنس مکمل، برای زندگی زیر یک سقف نیست. ازدواج، پیدا کردن یک همراه، برای پیمودن راه زمین تا آسمان است. وقتی مسیرانتخاب، آسمانی نباشد و شیوه ازدواج، بوی زمین را بدهد، دیگر نمی‌شود انتظار داشت ازدواج، راه آسمان را به رویمان بگشاید.

مجموعه «نیمه دیگرم» که در دو کتاب منتشر شده، بنا دارد شما را با مهارت‌های انتخاب همسر و موانع ازدواج جوانان آشنا کند. دغدغه این مجموعه، استحکام بخشیدن به بنای انتخاب همسر و آسان کردن مسیر ازدواج است.

تا کنون «نیمه دیگرم» به تنهایی چاپ و منتشر می‌شد؛ اما از این پس هر کدام از مجلدات این مجموعه، ضمیمه‌ای دارد که حاوی نثرهای ادبی است. «بهانه بودن» نام مجموعه‌ای است که دو کتاب از آن، ضمیمه ادبی مجموعه «نیمه دیگرم» است و هم اکنون یکی از این دو کتاب در دستان شماست.

«بهانه بودن» نثرهایی ادبی است که دوست دارند، میان ما و امامان، اتصالی فراتر از آنچه تا کنون بوده برقرار کنند. پیام صریح «بهانه بودن» این است: نمی شود امام را صدا زد و او را از خدا خواست؛ اما طوری ازدواج کرد که نه خدا راضی باشد و نه امامش. فریاد کشیدن و امام را طلبیدن آسان ترین کار است. مأموم باید گوش به فرمان امامش باشد؛ حتی در انتخاب همسر و مسیر ازدواج.

به نظر می رسد مطالعه هریک از این کتاب ها را اگر پس از مطالعه همان جلد «نیمه دیگر» انجام دهید، مفیدتر باشد. البته این کتاب ها طوری نگاشته شده که برای افرادی که انگیزه کافی برای مطالعه کتاب های تربیتی ندارند، قابل استفاده باشد. اگر می خواهید کسانی را که انگیزه کافی برای مطالعه مجموعه «نیمه دیگر» ندارند، تشویق کنید، دعوت به مطالعه این کتاب ها می تواند اثرگذار باشد.

«بهانه بودن» یک مجموعه چند ده جلدی است که دو کتاب آن به مجموعه «نیمه دیگر» اختصاص یافته است. باقی کتاب های این مجموعه هم به یاری خدا به تدریج منتشر خواهد شد که مطالعه آنها را هم به شما توصیه می کنیم. امید است با اتصال به ریسمان ناگسستنی ولایت، راه زندگی را چنان طی کنیم که زمین زندگی مان، آسمان شود.

قم، شهر بانوی کرامت
بهار ۱۳۹۶
محسن عباسی ولدی

من مع خواتم
«تو» بسوم
راسکے مکویہ





از میان این همه «خود» های رنگارنگ
کدام «خود» را انتخاب کنم برای خودم؟
من در این انتخاب مانده‌ام آقا!

یک روز این «خود» و یک روز آن «خود»!
از این همه خود به خود شدن
خسته شده‌ام دیگر!

نه دلم می‌آید از این «خود» دست بردارم
نه می‌توانم پشت کنم به آن «خود».
هر «خود»ی کششی برای خودش دارد
و در کشاکش این همه «خود»
تو بگو چه کار کنم؟

شنیده‌ام این راه
همسفر می‌خواهد
و شنیده‌ام اگر به دنبال همسفر نروی
از جاده بیرون می‌کنند.
گفته‌اند همسفر را خودت باید انتخاب کنی
و گفته‌اند «خود»ت را نگاه کن
و همسفرت را انتخاب کن.
من که هنوز «خود»م را انتخاب نکرده‌ام!
چگونه همسفرم را انتخاب کنم؟

می‌گویند تو تک‌روهای این جاده را دوست نداری
درست می‌گویند؟
دوست نداری؟
و می‌گویند تو با هم‌نوردان این جاده
همراهی می‌کنی.
درست می‌گویند؟
همراهی می‌کنی؟

می‌گویند تو به تک‌روها در این جاده، ایست می‌دهی
درست می‌گویند؟
و می‌گویند
که می‌گویی:
همین جا بایستید!
ابتدا همسفر سپس سفر!
و اگر کسی ابا کرد
به او می‌گویی:
از حلقه ما نیست
کسی که بی‌همسفر سر به جاده می‌نهد
راست است؟
تو چنین می‌گویی؟

پس باید ایستاد
و همسفر انتخاب کرد
ولی بی انتخاب خویش
نمی شود همسفری انتخاب کرد.
و دوباره همان سؤال:
در میان این همه «خود» های رنگارنگ
کدام «خود» را انتخاب کنم برای خودم؟
من در این انتخاب مانده ام آقا!

این «خود»؟
نه! به درد نمی خورد.
این یکی؟
این هم فایده ندارد.
آن یکی چطور است؟
به نظر زیباست
اما نه!
از دور دل می برد
و از نزدیک، زهره.
وای! چقدر گیج می شود آدم
در میان این همه «خود» جورواجور!

در دل هر کدام از این خودها
می‌شود دغدغه‌هایی یافت.
هدف هم در دل همین «خود» است
«از چه غمگین می‌شوی؟» را
می‌شود از پیشانی این «خود» خواند
و «چه چیز خوشحالت می‌کند؟» هم
باز روی پیشانی هر «خود» نوشته شده است.
«به چه حساسی؟»
خود خود نشان می‌دهد به تو.

همه چیز را می‌شود در این خود پیدا کرد
من یکی از این «خود»ها را که انتخاب کنم
انتخاب همسفر چه آسان می‌شود!

آقا!

تو که خوب می دانی .
شاید اهل شعار باشم
اما اهل دروغ نیستم .
من می خواهم «تو» بشوم
راست می گویم .


من اگر «تو» نشوم ، هدر می روم
و اگر «تو» بشوم
به آنچه برایش آفریده شده ام ، می رسم
«تو» شدن مگر هدف آفرینش نیست؟

کدام یک از این «خود»ها «خود»توست؟
به من نشان بده
من جز «خود» تو
هیچ انتخاب دیگری ندارم .
جز «خود» تو
هرچه «خود» من بشود
تباه می شود روزگارم .
من از تباهی می ترسم .

دارم می‌گردم میان این «خود»ها.
چقدر غریبی آقا!
این همه «خود» با صورتک‌های بزرگ کرده؟!
تو کجایی آقا؟!
کدام یک از این «خود»ها «خود»ِ توست؟
به من نشان بده.
من جز «خود»ِ تو
هیچ انتخاب دیگری ندارم.

من اگر «خود»ی جز «خود»ِ تو را انتخاب کنم
آسمان را هرگز درک نخواهم کرد.
من برای آسمان آفریده شده‌ام.
در زمین بمانم، می‌پوسم.

آدم شدن و آدم ماندن من
در گرو انتخاب «خود»ِ توست
می‌خواهم آدم شوم، آدم بمانم
خودت را به من بده آقا!



من «خود» تو
را انتخاب کرده‌ام
«خودِ تو»
«خودِ تو»...



به دنيا آدمم .
آدمم؟
آدمم؟
نه ! به دنيا آورد مرا
تا برسم به تو
به تو
به تو...

و چقدر غیر تو
در برابرم سبزشدند
که من به تو نرسم
به تو نرسم
به تو نرسم...

سراغ هرغیری که رفتم
سرم خورد به سنگ
به سنگ
به سنگ...

ولی دیگر سرم جای سالم ندارد
و آمده ام باز سراغ تو
سراغ تو
سراغ تو...

من انتخاب کرده‌ام
و در انتخابم تردید ندارم
من «خود» تورا انتخاب کرده‌ام
«خود» تو
«خود» تو...

و اگر بروم سراغ غیر تو
لحظه‌ای خدا مهلتم ندهد
مهلتم ندهد
مهلتم ندهد...

من بار سفر بسته‌ام
مقصدم «خود» توست
ولی همسفر می‌خواهم
همسفر
همسفر...



آیا همسفری هست
که «خود» تو مقصدش باشد؟
فقط «خود» تو
فقط «خود» تو...

گفته‌ای ازدواج کن.
ازدواج می‌کنم
ای به روی چشم!
ای به روی چشم!
ای به روی چشم...

اما مگر ازدواج
انتخاب همسفر نیست؟
و مگر سفر
نباید به سوی تو باشد؟
پس بگذار
سنگ محکم را نشانت بدهم
نشان بدهم؟
نشان بدهم؟

من کسی را می‌خواهم
که خوشحال شود
از اینکه تو خوشحال شوی
تو خوشحال شوی
تو خوشحال شوی...

غمگین شود
از اینکه خم به ابروی تو بیفتد
ابروی تو
ابروی تو...

دنبال چیزی بگردد
که تو دنبالش می‌گرددی
تو دنبالش می‌گرددی
تو دنبالش می‌گرددی...

به چیزی نگاه کند
که چشم‌های تو به آن می‌نگرد
چشم‌های تو
چشم‌های تو...

پای چیزی اشک بریزد
که تو گریه می‌کنی برایش
تو گریه می‌کنی
تو گریه می‌کنی ...

و پا بگذارد روی چیزی که
که ردّپای تو بر آن نیست
ردّپای تو
ردّپای تو ...

آقا!

درست است که من تو را انتخاب کرده‌ام
اما هنوز مثل تو نشده‌ام.
دوست دارم بشوم «خود». تو
اما همسفری می‌خواهم
که او هم
دوست داشته باشد بشود «خود». تو.
نمی‌دانم این همسفر را کجا پیدا کنم
اما تا تو هستی، دلم آرام است.

کافی است
نگاه لطف‌ساز سرزیر شود به سویم
آن‌گاه در سفری که به سوی تو دارم
همسرم و همسفرم را خواهم یافت.

وقتی من و همسفرم
مقصدمان «خود» تو باشد
از دواج می‌شود مایه آرامش.
و مگر می‌شود مقصد سفری
«خود» تو نباشد
اما سوغات سفر
شیرینی آرامش باشد؟

اصلاً تو خود آرامشی.
آرامش به جز تو معنایی ندارد.
باید بار سفر به سوی تو بست
تا آرامش را با همه وجود چشید.

آقا!

حالا که من «خود» تو را انتخاب کرده‌ام

می‌شود تو همسفرم را انتخاب کنی؟

هر که تو انتخاب کنی

چشم بسته می‌گویم: چشم!

من دلم می‌خواهد

همسفرم انتخاب شده تو باشد

انتخاب شده تو

انتخاب شده تو...

(۱۳۹۵/۱۰/۲۵)